

دیباچه: شاعر معاصر و جمع حلاج و لنین

حبیب‌الله عباسی^{*۱}

^۱ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (h.abbasi@khu.ac.ir).

خیال حلاج و به تعبیر خودش: «طوبی لِطَرْفِ فَارْمَنَکِ بِنَظَرَةٍ أَوْ نَظَرَتین»^[۱] (خوشا چشمی که دیدار تو بیند) در این ۴۰ سال دوره‌ی دانشجویی و معلمی، همیشه با من بوده و هست؛ گاهی از چشم شفيعی‌کدکنی بدو نگرسته‌ام و گاه از چشم ادونیس و گاه از نگاه زرین‌کوب که جامع همه‌ی نگاه‌های حلاج‌پژوهان اعم از مستشرق و غیرمستشرق است و می‌دانم این خیال را با خود به گور خواهم برد تا به تعبیر خواجه از خال او «خاکم شود عبیر آمیز».

این خیال از زمانی به یکی از دقایق و دغدغه‌های اصلی زندگی علمی من تبدیل شد که با رمان خیال حلاج اثر مقبول علوی مواجه شدم و آن را به فارسی گزارش کردم و به همیاری و همت دوستان «مهربان‌تر از برگ در بوسه‌های باران» منتشر شد. نگاه این نویسنده را به حلاج، خیلی نزدیک به خود یافتیم. او هم مانند من «شقاوت‌های روزگار خویش و شگفتی‌های مردم عصر خود را از رهگذر خیال در آینه‌ی حلاج به تماشا نشست و خاطرنشان کرده که تاریخ با جلوه‌های ویژه‌ی هر دوره‌ای - اگر نگوییم که تکرار نمی‌شود - این حقیقت زبانی سوفوکلس در آنتیگونه را به گونه‌ای متبلور می‌کند: «عجایب بسیاری در این هستی هست؛ اما هیچ‌چیزی شگفت‌انگیزتر از انسان نیست» و ما را با این دشواره مواجه می‌سازد که آیا برای پیروزی ما کافی‌ست که حق با ما باشد؟ و همچنین این دقیقه را تبیین می‌کند که این زندگی چه میزان پرشقاوت و پرقساوت می‌بود اگر قوه‌ی خیال آن را در بر نمی‌گرفت.

در این رمان همانند کتاب هستی، دو نیروی خیر و شر در کسوت قهرمان و ضدقهرمان در پیکارند. ضدقهرمان آن، اندیشه‌های هولناکی مانند نفرت، حسادت، آزمندی و سلطه‌طلبی را در اقتصاد کلبی‌مسلکانه‌ی زندگی حی و حاضر می‌یابد و با تقویت آن‌ها می‌کوشد تا زندگی‌اش نیرومندتر شود. قهرمان رمان نیز اگرچه حلاج قدیس نمی‌شود اما تا حدودی مانند او قربانی خشونت پندارهایی می‌شود که همواره اصرار دارند تا فاصله‌ی خود را با حقیقت حفظ کنند و گرفتار همان اتهام‌های گزاف و مبالغه‌آمیز شخصیتی چون حسین بن منصور شود که ممکن نیست مانندش در جوامع روزگار ما که دچار انحطاط اخلاقی‌اند، یافت شود. درنهایت نویسنده موفق می‌شود به ما خاطرنشان کند زندگی واقعی و خالی از شقاوت‌ها و قساوت‌ها در فراسوی خیر و شر جستن است»^[۱].

همچنین در نوشته‌های ادونیس به کرات خواننده‌ام مسئله‌ی مهمی که شاعر معاصر عرب، نه، بل جهان اسلام و به‌ویژه ایران، با آن مواجه است، جمع کردن دو شخصیت متضاد و به‌ظاهر نامتجانس است: حلاج، به‌عنوان

نماد عرفان، رنج قدسی و شوریدگی فردی و لنین، به‌عنوان نماد ماتریالیسم، انقلاب سازمان‌یافته و دگرگونی ساختار اجتماعی در شعر؛ این چالش سترگ، بیشتر ریشه در «تلفیق‌گرایی» ذهن مردم خاورمیانه دارد.

وقتی در شعر شاعران و متشاعران معاصر عرب و ایرانی (که اغلب آن‌ها، حتی شاعر ملی‌گرایی چون ملک‌الشعرای بهار به ایدئولوژی چپ گرایش داشتند) نیک تأمل کردم و دقیق شدم، دیدم که به‌صورت پیدا و پنهان بیشترشان گرفتار این مسئله بوده‌اند و برای آشتی دادن این دو، معمولاً از استراتژی‌های زیر استفاده می‌کنند:

۱. پیوند «رنج و عدالت»: بسیاری از شاعران چپ‌گرا یا متعهد معتقد بودند که حلاج، نخستین «انقلابی بی‌نام» است. در این دیدگاه حلاج با سیستم استبدادی و فکری زمانه خود درافتاد و جانفش را فدا کرد. لنین نیز با ساختار طبقاتی و بهره‌کشی درافتاد. شاعر می‌تواند هر دو را «معماران ویرانی نظم موجود» بنامد. حلاج نظم «شریعت ظاهری» را می‌شکند و لنین نظم تبعیض‌آمیز «سرمایه‌داری» را. نقطه اشتراک آن‌ها «سقوط نظم کهن» است.

۲. مفهوم «عشق سرخ» (تلفیق عرفان و انقلاب): شاعر می‌تواند از استعاره‌های عرفانی برای بیان مفاهیم انقلابی استفاده کند. حلاج در راه «حق» که می‌تواند به‌معنای عدالت مطلق نیز تعبیر شود، به دار آویخته شد. لنین در راه «عدالت اجتماعی» به مبارزه برخاست. در اینجا، «دار حلاج» به «سنگر لنین» پیوند می‌خورد. شاعر می‌تواند هر دو را «عاشقان حقیقت» بداند که از دو مسیر متفاوت؛ یکی از راه شهود و دیگری از راه مبارزه طبقاتی، به دنبال یک هدف هستند: آزادی انسان از زنجیر.

۳. استفاده از «روایت تاریخی تراژیک»: شاعران معاصر مانند م. سرشک در ایران و ادونیس در جهان عرب، به دلیل اشرافی که بر ادب سنتی و کلاسیک دارند و نیز به دلیل وابستگی به سنت و گریز از آن، علاقه دارند نمادهای اسطوره‌ای و تاریخی را بازخوانی کنند. این دو شاعر نه، اما شاعران مسلکی دیگری، لنین را درحال خواندن اشعار حلاج تصور می‌کردند یا حلاج را در صف کارگران انقلاب می‌دیدند. از این زمان‌پریشی (Anachronism) در شعر، برای ساختن یک فضای سوررئال استفاده می‌شود تا نشان دهد «شور تغییر» در هر دو مشترک است.

۴. زبان متناقض‌نما: این ترکیب توانسته در شعر معاصر، یک «پارادوکس سازنده» ایجاد کند. حلاج: یعنی «انا الحق» (من خدا هستم)؛ همان فردیت مطلق غرق شده در کل و لنین: یعنی «ما»؛ همان جمع‌گرایی حزبی و مبارزه توده‌ای که شاعر از رهگذر آن می‌توانست لنین را حلاج جمع‌گرا و حلاج را لنینی تصور کند که در خلوت به دار آویخته شده است. این بیان پارادوکسی، قدرت بیانی بالایی به شعر می‌بخشد و نشان‌دهنده نوسان شاعر بین آرمان‌گرایی فردی و اجتماعی است.

در شعر معاصر ایران و عرب، شاعرانی حلاج را به‌عنوان «مبارز راه آزادی» بازخوانی کرده‌اند. اگر شاعری خواسته لنین را کنار او بنهد، احتمالاً بر این نکته تأکید می‌کرده که همان دستی که سبحة حلاج را در دست داشته، می‌تواند مشت آهنین لنین باشد؛ اگر هدف، شکستن بت‌های زمانه باشد. برای جمع کردن این دو، شاعر باید از لایه تاریخی آن‌ها عبور کند و به «جوهر وجودی» آن‌ها برسد: حلاج = شوریدگی برای حقیقت و لنین = سازمان‌دهی برای عدالت.

وقتی شاعری به این دو عنصر می‌پردازد، آن‌ها دیگر دو فرد تاریخی نیستند، بلکه تبدیل به دو نیروی متضاد اما مکمل در روان انسانی می‌شوند: «ایمان به تغییر» حلاج و «روش تغییر» لنین. اگر بخواهیم این مسئله را با تکیه بر جهان شعری ادونیس و شفیعی کدکنی روشن‌تر کنیم، باید اول بفهمیم که چرا اصلاً این دو نام: حلاج و لنین و جمع‌کردنشان برای شاعر مهم بوده است؛ و چرا هر دو شاعر، هرچند از دو افق فکری متفاوت تاریخ و اسطوره، شخصیت‌های نمادین را از سطح روایت بیرونی به سطح معناهای وجودی و سیاسی/اخلاقی می‌برند.

برای تبیین بهتر، بیایید روی دو اثر کلیدی تمرکز کنیم: یکی شعر «حلاج» از شفیعی کدکنی، در دفتر در کوچه‌باغ‌های نسابور و دیگری نگاه ساختارشکنانه ادونیس در شعر «مرثیه حلاج» از دفتر ترانه‌های مهیار دمشقی. این خوانش تطبیقی نشان می‌دهد چگونه هرکدام حلاج را برای اهداف ایدئولوژیک یا وجودی خود به کار می‌گیرند.

۱ شفیعی کدکنی: حلاج به مثابه «تداوم رنج»

شفیعی کدکنی در شعر «حلاج»، حلاج را به عنوان نماد «حقیقت جاری» در تاریخ ایران بازخوانی می‌کند. او حلاج را از زندان تاریخ بیرون می‌کشد تا او را به زمان «اکنون» پیوند بزند:

حلاج، «در آینه دوباره نمایان شد: / با ابر گیسوانش در باد، / باز آن سرود سرخ اناالحق، / ورد زبان اوست. / تو در نماز عشق چه خواندی ؟ - که سال‌هاست / بالای دار رفتی و این شحنه‌های پیر / از مردهات هنوز / پرهیز می‌کنند. / نام تو را به رمز / رندان سینه‌چاک نسابور / در لحظه‌های مستی / مستی و راستی / آهسته زیر لب / تکرار می‌کنند. / وقتی تو / روی چوبه دارت / خموش و مات / بودی، / ما: / انبوه کرکسان تماشا / با شحنه‌های مأمور / مأمورهای معذور. / همسان و هم‌سکوت ماندیم. / خاکستر تو را / باد سحرگهان / هرجا که برد، / مردی ز خاک رویید. / در کوچه‌باغ‌های نسابور / مستان نیم‌شب به ترنم / آوازهای سرخ تو را / باز ترجیع‌وار زمزمه کردند. / نامت هنوز ورد زبان‌هاست» [۲]. در اینجا، حلاج یک «فرد» نیست، بلکه یک «فرایند» است. شفیعی با پیوند زدن سرود سرخ و خورشید، حلاج را به ابزاری برای تغییر وضعیت اکنون تبدیل می‌کند.

پیوند با لنین: اگر شاعری بخواهد لنین را در این چارچوب وارد کند، لنین تبدیل به همان «دشنه خورشید» می‌شود؛ یعنی کسی که می‌آید تا شب تاریک تاریخ طبقاتی را با دشنه «انقلاب» پاره کند. لنین در منطق شفیعی، نقش «تکنیسین‌رهایی» را پیدا می‌کند که از دل همان سنت رنجی بیرون آمده که حلاج قربانی‌اش بود.

حلاج در شعر و فکر شفیعی کدکنی، جایگاه مهمی دارد. حلاج بیشتر نماد شور حقیقت‌جویی، رنج آگاهی و تنهایی انسان آزاده است و به‌قولی رمز رهایی شاعر و انسان. در فضای شعر شفیعی، حلاج یک «شهید اندیشه و عشق» است؛ کسی که حقیقت را تا پایان می‌برد، حتی اگر هزینه‌اش نابودی باشد. بنابراین اگر لنین به منظومه شفیعی وارد شده باشد، احتمالاً نه به‌عنوان رهبر حزبی، بلکه به‌عنوان چهره‌ای از اراده برای تغییر جهان ناعادلانه بازخوانی شده است. پس در منطق شفیعی، حلاج = حقیقت فردی و سوزان و لنین = اراده جمعی برای دگرگونی و جمع این دو می‌شود حقیقت فردی + مسئولیت اجتماعی

۲ ادونیس: حلاج به مثابه «شورشگر علیه زبان و ویرانی»

ادونیس در شعر «مرثیه الحلاج» دفتر ترانه‌های مهیار دمشقی: «ریشته المسمومة الخضراء / ریشته المنفوخة الأوداج باللهيب / بالكوكب الطالع من بغداد / تاریخنا وبعثنا القريب / في أرضنا - في موتنا المعاد. / الزمن استلقى على يدك / و النار في عينيك / محتاجة تمتد للسماء / یا کوكباً یطلع من بغداد / محملاً بالشعر والمیلاد، / یا ریشه مسمومة خضراء / لم یبق للآتين من بعيد / مع الصدى و الموت و الجليد / في هذه الأرض النشورية / لم یبق إلا أنت و الحضور / یا لغة الرعد الجليلیه / في هذه الأرض النشورية / یا شاعر الأسرار و الجذور» [۳]، حلاج را نه به‌عنوان یک قدیس، بلکه به‌عنوان یک «عصیانگر زبانی» می‌بیند. او حلاج را کسی می‌داند که زبان مرسوم را ویران کرد تا حقیقت خود را بگوید. ادونیس معتقد است سنت عربی با حلاج «سرکش» برخورد کرد چون او ساختار استعاری

زبان قدرت را به هم زد. حلاج در شعر ادونیس، صرفاً یک شخصیت تاریخی نیست؛ او به نماد عبور از قالب‌های بسته تبدیل می‌شود، حلاج تنها یک عارف نیست، بلکه به مثابه عصیانگر و انقلابی است. ادونیس معمولاً دقیقه‌هایی از حلاج را برجسته می‌کند که او در برابر زبان رسمی و قدرت دینی می‌ایستد؛ از همین رو «انا الحق» در شعر ادونیس فقط جمله‌ای عقیدتی نیست، بلکه فریاد آزادی زبان و وجود است؛ و نیز حلاج در شعر او به نوعی شاهد فاجعه‌بار رابطه شاعر و قدرت بدل می‌شود.

ادونیس به شدت به «انقلاب» علاقه دارد. برای او، لنین و حلاج در «ویرانگری مقدس» مشترک‌اند. لنین نظم «اقتصاد سرمایه‌داری» را ویران می‌کند و حلاج نظم «اقتصاد واژگان دینی» را. در شعر ادونیس، پیوند این دو در مفهوم «سنت‌گریزی» تبلور می‌یابد. ادونیس لنین را به حلاج پیوند می‌زند، چون هر دو «معماری جهان کهن» را به لرزه درآورده‌اند. در نتیجه اگر مهیار دمشقی حلاج را کنار لنین می‌نهد، از این رو این کار را می‌کند که هر دو علیه «نظم تثبیت‌شده» شورش می‌کنند، اما یکی در میدان معنا و زبان و دیگری در میدان تاریخ و سیاست. در زبان ادونیس، حلاج نماد شورش روح علیه قالب و لنین نماد شورش تاریخ علیه ساختار است؛ پس پیوندشان در «شورش» است، نه در یکسانی عقیده.

ادونیس تاریخ را متن باز و متن نوشتنی می‌بیند که باید دوباره خوانده شود. او به جای اینکه گذشته را مقدس و بسته ببیند، آن را قابل تصرف شاعرانه می‌داند. از این رو، شخصیت‌های دور از هم را در یک افق مشترک می‌نشانند؛ زمان تاریخی را می‌شکند؛ و از دل این برهم‌زدن، معنایی تازه می‌سازد. در این افق، حلاج و لنین «دو قهرمان» نیستند، بلکه دو نشانه از امکان گسست‌اند.

۳ نقطه مشترک حلاج و لنین در دو منظومه: «فدا شدن برای چیزی فراتر از خود»

هم ادونیس و هم شفیعی کدکنی، هرچند با زبان و افق متفاوت، به این نکته توجه دارند که برخی شخصیت‌ها با «خود شخصی»شان تعریف نمی‌شوند، بلکه با فداکاری برای چیزی بزرگ‌تر معنا می‌گیرند. حلاج خود را در راه حقیقت از دست می‌دهد. لنین عمر خود را در راه پروژه انقلاب و تغییر تاریخی می‌گذارد. این دو شاعر حلاج را آینه سوزان باطن و لنین را تیغ سرد تاریخ می‌دانند که با مشقت بسیار توانسته‌اند گرمای یکی را با سختی دیگری در یک تصویر جمع کنند.

شفیعی کدکنی این وحدت را در رنج انسانی می‌بیند؛ چه هر دو درد انسان داشتند و ادونیس، این وحدت را در «ساختارشکنی»؛ چه هر دو آمدند تا دنیا را از نو تعریف کنند. چرا این ترکیب برای مخاطب جذاب است؟ چون حلاج «من مطلق» است و لنین «مای مطلق». ترکیب این دو، همان چیزی است که شاعران مدرن در جستجوی آن هستند: فردیت شوریده که در خدمت جمع رهایی‌یافته باشد.

۴ تفاوت مهم حلاج و لنین در دو منظومه فکری:

ادونیس بیشتر به «گسست از سنت» می‌رسد و شفیعی کدکنی بیشتر به «بازخوانی سنت». اینجا یک تفاوت کلیدی هست: حلاج برای ادونیس ابزار شکستن زبان و قدرت کهنه است. پس پیوند او با لنین، بیشتر تجربی، جسورانه و حتی آوانگارد است. حلاج شفیعی کدکنی در دل میراث فارسی و عرفانی بازخوانی می‌شود. پس اگر

لنین وارد شود، احتمالاً در قالب تمثیل اخلاقی-تاریخی می‌آید، نه به صورت شعار سیاسی. یعنی اینکه ادونیس از رهگذر حلاج به انفجار معنا و شفيعی کدکني از رهگذر او به تداوم اخلاق و معنا رهنمون می‌شوند.

۵ سخن فرجامین:

به‌راستی، پس شاعر معاصر چگونه توانسته این دو را باهم جمع کند. شاعر با الهام از این دو، نخست از «شخصیت» عبور کرده و به «کارکرد نمادین» می‌رسد، نه اینکه بگوید حلاج و لنین واقعاً یکی‌اند، بلکه هردو برای او نقش برهم‌زننده دارند. دو دیگر اینکه حلاج را به زبان شور و لنین را به زبان تاریخ، تجربه و ترجمه می‌کند؛ یعنی حلاج همان انقلاب در درون و زبان است و لنین همان انقلاب در بیرون و جامعه. سه دیگر اینکه از تقابل «عشق» و «سیاست» وحدتی والا می‌سازد. شاعر تصریح می‌کند که بدون عشق، سیاست خشک می‌شود؛ بدون عدالت، عشق در خلأ می‌ماند. پس حلاج و لنین در شعر، دو قطب‌اند که به هم نیاز دارند.

در پایان خاطرنشان می‌کنیم که ادونیس به ما یادآور می‌شود که حلاج را به‌عنوان عصیانگری علیه زبان و وجود بدانیم؛ شفيعی کدکني به ما یادآور می‌شود که حلاج را به‌عنوان شهادت حقیقت اخلاقی و رنج قدسی انسان بخوانیم؛ و لنین در این میان می‌تواند نماد متحول‌کننده تاریخ و اراده جمعی باشد. پس جمع این دو در شعر، نه از راه همانندسازی ساده، بلکه از راه ترکیب شور عرفانی با اراده تاریخی ممکن می‌شود تا ساختار متصلب کهن با هدف اصلاح مسیر تاریخ انسان و گسست کامل از میراث بسته، ویران شود.

حال بیایید این دو نگاه را در قالب یک «شعر ترکیبی» تصور کنیم که هم حلاج و هم لنین را در بر می‌گیرد:

«حلاج،

که کلمه را در خون شست

و لنین،

که تاریخ را در نان کارگر؛

هر دو،

دیوار معبد را فرو ریختند:

یکی با فریاد "أنا الحق"،

و دیگری با مشت "پرولتاریا".

شاعر،

اما،

میان این دو دار،

ایستاده است

تا هم خدا را بجوید

و هم نان را.»

۶ پی‌نوشت:

۱. دیوان الحلاج و معه أخبار الحلاج و کتاب الطواسین، محمد باسل عیون السود، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۸، ۱۵۶.
 ۲. خیال حلاج، مقبول علوی، ترجمه حبیب الله عباسی، تهران: نشر مهراندیش، ۱۴۰۰، ۹ - ۱۰.
 ۳. درکوجه‌باغ‌های نشابور، شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ۱۳۸۸، ۴۹-۵۱.
 ۴. الأعمال الشعرية الكاملة، أدونيس، بیروت: دارالعودة، ۱۹۸۸، المجلد الاول، دیوان أغانی مهیار الدمشقی، ۴۲۶ - ۴۲۷.
 ۵. ترانه‌های مهیار دمشقی، ترجمه کاظم برگ‌نیسی، تهران: کارنامه، ۱۳۷۸، ۲۵۹ - ۲۶۰:
- «کلک زهراگین سبز تو/ کلک تو، با رگ‌های برآماسید از شعله/ و ستاره برآمده از بغداد،/ تاریخ ماست و رستاخیز نزدیک ما / در سرزمین‌مان، در مرگ دوباره‌مان./ زمان بر دستان تو غنوده است/ و آتش چشمانت/ در هجوم، زبانه بر آسمان می‌زند/ ای ستاره برآمده از بغداد/ گران‌بار از شعر و میلاد،/ ای کلک زهراگین سبز/ برای از دوردست آمدگان/ همراه با پژواک و مرگ و یخ/ در این رستخیزآباد / و تنها تو مانده‌ای و حضور/ ای زبان جلیلی تندر/ در این پوست‌خیزآباد/ ای شاعر رازها و ریشه‌ها»